

بی طرفی ارتش

در بهمن ۵۷

دکتر سعید سادات

شخص شاه به‌عنوان فرمانده کل قوا بود و به استثنای زمان زمامداری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، هیچ‌وقت از طریق وزیر جنگ از هیأت دولت کسب تکلیف نمی‌کرد.

هنگامی که محمدرضا شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ ایران را در پی تظاهرات مستمر مردم ترک کرد، شاپور بختیار نیمه‌امیدی داشت که کابینه‌ی او که از سوی مجلسین شورای ملی و سنا تأیید شده بود، بتواند بر اساس قانون اساسی مشروطیت، از فروپاشی «نظام مشروطیت» جلوگیری کند. شورای سلطنتی نیز به ریاست سیدجلال‌الدین تهرانی تشکیل شده بود. آیا در آن اوضاع، ارتش می‌توانست در چهارچوبه‌ی قانون اساسی مشروطیت در مدیریت بحران نقش سازنده‌تری ایفا کند؟ ارتشبد فریدون جم که در ۱۶ دی از سوی بختیار به‌عنوان وزیر جنگ معرفی شده بود و در ۱۸ دی از این سمت تحاشی نمود، قبل از خروج از ایران، صریحاً برابر نوشته‌ی روزنامه‌های **اطلاعات** و **کیهان** در بهمن ۱۳۵۷ گفته بود که تنها راه خروج از بحران «همکاری ارتش با مذهب» است. مفاد این پیام، هدایت هم‌قطاران نیروهای مسلح به تسلیم به نظرات آیت‌الله خمینی رهبر بی‌چون و چرای انقلاب بود که مرجع تقلید مذهبی اکثریت مردم هم بود. آقای دکتر شمس‌الدین عالمی (آخرین سرپرست وزارت دادگستری قبل از انقلاب)، در **ماهنامه‌ی حافظ** شماره‌ی ۱۵ نوشت که وی به دکتر شاپور بختیار گفته است که: چون شما با رأی مجلسین نخست‌وزیر شده‌اید، به عنوان یک «دولت قانونی» باید برابر قوانین جاری به تعقیب قضایی متجاوزان به حقوق ملت بپردازید و حق تشکیل «دادگاه انقلاب» ندارید. آیا ارتش نیز می‌بایست از «دولت قانونی» که به‌وسیله‌ی مجلسین تصویب شده بود، پشتیبانی کند و در گذار از استبداد و وابستگی به «آزادی و استقلال» که شعارهای ملی انقلاب بود، نوعی دیگر عمل نماید؟ گواهی و شهادت آقای مهندس علی‌اکبر سبحانی ثابت می‌کند که ارتشبد فردوست برای پیروزی انقلاب اسلامی، دیگر امرای ارتش را به امضای اعلامیه‌ی بی‌طرفی ترغیب کرده و با انقلاب موافق بوده، بلکه وقتی ضدانقلابیون می‌خواستند تلویزیون را بگیرند، او به انقلابیون خبر داده است و سرانجام پس از پیروزی کامل انقلاب هم مشاور دولت موقت بوده است.^۱

دلایل و اغراض و اهداف نظامیان ایران از اعلام بی‌طرفی در ۲۲

□ صدور اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در پیروزی انقلاب، نقش تعیین‌کننده‌ی داشت. با این همه، به‌دلایل آشکار، هنوز علل و عوامل واقعی امضای این اعلامیه از سوی شورای عالی فرماندهان ارتش چنان که باید و شاید مورد بررسی و امان نظر واقع نشده است و بسیاری از گوشه‌های آن از ناگفته‌های تاریخ سیاسی ایران است.

به این موضوع در چند شماره‌ی **ماهنامه‌ی حافظ**، اشارت‌هایی شده است. از جمله تیمسار سرلشکر ناصر فرید در شماره‌ی ۱۱ (بهمن ۱۳۸۳)، آقای مجید مهران در شماره‌ی ۱۳ (فروردین ۱۳۸۴) و آقای مهندس علی‌اکبر سبحانی در شماره‌ی ۱۵ (خرداد ۱۳۸۴)، هر کدام با دیدگاهی عمده‌ی وقایع‌نگارانه به این رویداد پرداخته بودند، ولی در مجله‌ی که عنوان «حقوقی و سیاسی» را هم در کنار «ادبی و تاریخی» بر پیشانی خود دارد، اشاره‌ی به ماهیت حقوقی این اعلامیه بی‌مناسبت نیست.

نکته‌ی نخستین این است که آیا بیست و هفت نفر فرماندهان ارشد ارتش که این اعلامیه را در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ امضا کردند، در آن مقطع حساس اولاً از جهت حقوقی، صلاحیت چنین تصمیمی را داشتند یا این تصمیم، مساوی «تمرد از مافوق» بود. ثانیاً، علل و عوامل واقعی اخذ چنین تصمیمی چه بود؟ و ثالثاً، در نهایت آیا اتخاذ این تصمیم به سود ملت و در جهت خدمت به ملت بود یا به زیان ملت تمام شد؟ آقای سبحانی که در آخرین ساعات روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به اتفاق آقای محمدعلی افرشته‌مقدم (شوهرخواهر ارتشبد حسین فردوست)، با ارتشبد فردوست در یک مکان زندگی می‌کرده‌اند، از زبان خود ارتشبد فردوست مشروحاً در شماره‌ی ۱۵ **ماهنامه‌ی حافظ** نقل کرده‌اند که امیران ارتش قبل از رسیدن ارتشبد عباس قره‌باغی به تمهید ارتشبد فردوست به انشای اعلامیه‌ی بی‌طرفی و امضای آن دست زده بودند. باید توجه داشت که در نظام‌های دموکراتیک، دست کم از جهت حقوقی نیروهای مسلح یک کشور، قانوناً بخشی از قوه‌ی مجریه است و قوه‌ی مجریه باید به سلسله‌مراتب از رئیس‌قوه‌ی مجریه دستور بگیرد و رئیس‌قوه‌ی مجریه هم جوابگوی قوه‌ی مقننه است. در عمل، در ایران، نیروهای مسلح در طول ۵۷ سال پادشاهی دودمان پهلوی، در اختیار

بهمن ۱۳۵۷، برای مورخان و محققان امروز، هنوز روشن نیست. ما نمی‌دانیم که آیا فرماندهان نیروهای مسلح کشور به وظایف وجدانی و قانونی خود در این مقطع سرنوشت‌ساز عمل کردند یا نه؟ شک و شبهه‌ی نیست که نیروهای مسلح در برابر خواست اکثریت قاطع ملت، نمی‌بایست به «شخص» شاه وفادار بمانند، اما آیا منافع ملی را در آن بحران عظیم منظور نظر داشتند؟

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ستاد بزرگ ارتش‌تاران زیر نظر مستقیم شاه بود و از دولت و وزارت جنگ که برابر مفاد قانون اساسی مشروطیت (چون شاه از مسؤولیت مبری‌ست) باید در طی سلسله‌مراتب نظامی به آنها دستور بدهد، تبعیت نمی‌کرد. بنابراین در عمل، ارتش نه زیر نظر دولت و نه زیر نظر مجلس بود. شاه که در دی ۱۳۵۷ از ایران رفت، به رئیس ستاد ارتش دستور داد که از «دولت قانونی پشتیبانی کنید». بعضی مشروطه‌طلبان گفته‌اند که کابینه‌ی شاپور بختیار که به تصویب مجلسین رسیده و به امر شاه منصوب شده بود، لاقلاً برای ارتش که شاه را باید فرمانده کل قوا می‌دانست، باید «دولت قانونی» محسوب شود. اما آیا به حقیقت، دولت شاپور بختیار را با تظاهرات میلیونی در مخالفت با او، به صرف رعایت تشریفات صوری یعنی تأیید کابینه‌ی بختیار از سوی مجلسین انتصابی شاه (یعنی نمایندگانی که در انتخابات سالم و مردمی انتخاب نشده، بلکه به دستور شاه از صندوق‌ها درآمده بودند) در یک محکمه‌ی ملی می‌توان «دولت قانونی وقت» تلقی کرد؟ در ۱۶ دی ۱۳۵۷، آیت‌الله خمینی (رهبر بی‌منازع انقلاب) رژیم سلطنتی را غیرقانونی، مجلسین را غیرملی و دولت بختیار را حکومت غاصب غیرقانونی و یاغی خواند و از مردم خواست که از هرگونه همکاری با دولت (از جمله دادن مالیات، دادن پول آب، برق و تلفن) خودداری کنند. آن چه اعلام بی‌طرفی ارتش را توجیه می‌کند، واقعیت‌های عینی یعنی خواست اکثریت شهروندان ایرانی در آن برهه‌ی زمانی‌ست که به اختصار بدین شرح، قابل گزارش‌اند:

۱- در ۲۹ دی، مردم در یک راه‌پیمایی دو میلیون نفره، قطعنامه‌ی دائر به خلع شاه و برقراری جمهوری اسلامی صادر کردند که آیت‌الله خمینی آن را یک «همه‌پرسی» قلمداد کرد.

۲- در روز ۱۳ دی ارتشید عباس قره‌باغی از طرف شاه به ریاست «ستاد بزرگ ارتش‌تاران» منصوب شد؛ اما ارتشید غلامعلی اویسی (فرماندار نظامی تهران و فرمانده نیروی زمینی که گویا معتقد به کودتای نظامی بود) از سمت‌های خود استعفا داد و ایران را ترک کرد.

۳- روز ۱۷ دی، کارمندان دولت، وزیران کابینه‌ی شاپور بختیار را به وزارت‌خانه‌های خود راه ندادند.

۴- در ۲۶ دی شاه ایران را ترک کرد.

۵- آیت‌الله خمینی در ۱۲ بهمن پس از پانزده سال تبعید به ایران آمد و در اولین سخنرانی خود در بهشت‌زهر خطاب به ارتشی‌ها ضمن تشکر از «قشربانی از ارتش که متصل شدند به ملت»، گفت که: «ما می‌خواهیم ارتش، مستقل باشد، آقای ارتشید! شما نمی‌خواهی مستقل باشی؟ آقای سرلشکر! شما نمی‌خواهی مستقل باشی؟ می‌خواهی نوکر باشی!»^۲ بازرگان را نخست‌وزیر کرد.

۶- در ۱۹ بهمن مذاکرات مهمی بین بازرگان، بختیار و فرماندهان ارتش انجام شد. مهم‌تر آن که در روز ۱۹ بهمن نظامیان نیروی هوایی در (اقامتگاه رهبر انقلاب) حضور یافتند و با رژه‌رفتن در آن‌جا با رهبر

انقلاب بیعت کردند. شب ۲۱ بهمن، در نیروی هوایی میان گروهی از پرسنل این نیرو با «گارد شاهنشاهی» درگیری مسلحانه رخ داد و در نتیجه نیروی هوایی در پادگان‌ها را به روی غیرنظامیان گشود و سلاح‌ها به‌دست مردم افتاد.

۷- در ۲۱ بهمن آیت‌الله خمینی به مردم دستور داد که به حکومت نظامی، اعتنا نکنند و در نتیجه، حمله‌ی نظامی به کلانتری‌ها و مراکز انتظامی آغاز شد.^۳

این واقعیت‌ها ثابت می‌کند که ارتش نمی‌توانست از دولت بختیار، حمایت کند؛ ولی این ایراد هم وارد است که شورای عالی فرماندهان ارتش در روز ۲۲ بهمن، نه تنها گزارشی قابل به ملت و دولت نداد، بلکه دستور قاطعی حتا برای حفظ پادگان‌ها و نگهداری مراکز اسلحه که در پادگان‌ها بود، نیز نداد. به‌عکس، شورای عالی فرماندهان نیروهای مسلح ایران رأساً تصمیمی گرفت که به قول خود شاه، تحت تأثیر ژنرال هایزر بود. شاه می‌نویسد:

«در اوایل بهمن، خبر حیرت‌انگیزی به من گزارش شد که ژنرال هایزر چند روزی ست در تهران اقامت دارد... هایزر شخصیت کوچکی نبود. وی در مقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چندبار به تهران آمده و هر بار از من تقاضای ملاقات می‌کرد. مسافرت‌های هایزر جنبه‌ی تشریفاتی نداشت و او برای دیدار با فرمانده قوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود، به ایران می‌آمد. رفت و آمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه‌ریزی می‌شد. ولی این‌بار جنبه‌ی اسرارآمیز داشت. نظامیان آمریکا با هواپیماهای خود می‌آمدند و می‌رفتند و طبیعتاً تابع تشریفات معمول نبودند. از امرای ارتش درباره‌ی مسافرت ژنرال هایزر سؤال کردم؛ آن‌ها هم چیزی نمی‌دانستند. حضور او در ایران واقعاً شگفت‌انگیز بود... روزنامه‌های شوروی نوشتند که ژنرال هایزر برای تدارک یک کودتای نظامی به ایران آمده است... بالاخره من یک‌بار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر آمریکا، آقای سالیوان، ملاقات کردم. تنها چیزی که مورد علاقه‌ی هر دوی آن‌ها بود، دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود. ژنرال هایزر از ارتشید قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش، خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشید قره‌باغی این تقاضا را به من گزارش داد. نمی‌دانم در این ملاقات چه گذشت، می‌دانم که ارتشید قره‌باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدامی و تصمیمی بازدارد... قره‌باغی به‌وسیله‌ی مهندس بازرگان از قتل نجات یافت... پس از آن که من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر باز چندین روز در ایران اقامت داشت... ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ایران، طی محاکمه‌اش به قضات گفت: «ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد».^۴

پادشاه مملکت در این فراز اعتراف می‌کند که او و امیران ارتش در برابر امریکایی‌ها تسلیم بوده‌اند و به همین دلیل نخستین شعار ملت در بهمن ۱۳۵۷ رهایی و آزادی از یوغ بیگانگان بود. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- سبحانی، علی‌اکبر، «ارتشید فردوست...»، حافظ، شماره‌ی ۱۵، ص ۵۹. ۲- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۷۱. ۳- همان‌جا، صص ۳۸۳ به بعد. ۴- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، صص ۲۷۲-۲۷۴.

